شعر و شاعران از نگاه افلاطون

محرمی، ایوب

افلاطون بدون تردید یکی از بزرگترین فیلسوفان جهان است و نوشته‏های او تقریباً شامل تمامی مسایل. بنیادینی است که بشر حتی هنوز هم با آنها درگیر است. یکی از مهم‏ترین جنبه‏های شخصیت افلاطون، این است که او علاوه بر دقت و چیره‏دستی در حل مسایل غامض فکری، قلمی روان و نثری پاکیزه، فرهیخته و درخور ستایش دارد. بسیاری از منتقدان ادبی معتقدند که آثار افلاطون گذشته از فلسفه، به لحاظ ادبی هم یک شاهکار است.

جدای از این که نظر او را بپذیریم یا نه باید اعتراف کنیم که افلاطون شعر را خوب می‏شناخت و درباره آن بسیار اندیشیده بود. مقاله حاضر همین جنبه از شخصیت افلاطون را مدنظر قرار می‏دهد و اطلاعات مختصر و مفیدی درباره آن در اختیار خوانندگان می‏گذارد.

یونانیان، سخنرانان بزرگی بودند و می‏توان گفت که بیشتر از هر موضوعی در باب شعر سخن گفته‏اند. بنابراین برای ارایه نظری کلی درباره ادبیات، ناگزیریم از افلاطون شروع کنیم. بررسی و مطالعه نظام‏مند ادبیات در اروپا با نوشته‏های وی شروع شد و کاش از جای دیگری آغاز می‏شد، چرا که این جرقه ادبی قهرمانان و حامیان پر و پا قرص ادبیات را دچار سراسیمگی و اضطراب کرد. افلاطون، شاعرترین فیلسوف، از دشمنان شعر بود و قصد داشت که شاعران (به استثنای عده‏ای قلیل) را از جمهوری مطلوب خویش بیرون براند. این حقیقت تکان‏دهنده‏ای است که بسیاری زیر بار آن نرفته‏اند و بر این باور بوده‏اند که افلاطون با خصومت فوق‏العاده خود در کتاب جمهوریت ) Republic( از ادبیات تخیلی و نقد ادبی جانبداری کرده است. عده‏ای نیز شهامت به خرج داده و چنین موضوعی را انکار کرده‏اند. کاش این افلاطون شیرین سخن، این قدر به شعر بدبین نبود.

ما اثر مستقلی از افلاطون در دست نداریم که منحصراً به ادبیات بپردازد، بلکه او در طول عمر خود، مکرراً در میان اندیشه‏ها و دغدغه‏های اولیه‏اش پیرامون تعلیم و تربیت، اخلاقیات، الهیات و متافیزیک، مسایلی را مطرح ساخته است.

بنابراین به سادگی نمی‏توان نظریه‏ای مستقل و قابل فهم از نگارش‏های افلاطون در باب شعر یا ادبیات، بیان کرد. در زمان حیات افلاطون، دیدگاه‏های وی، گستردگی و دگرگونی‏هایی در پی داشته ولی ممکن است با خصوصیت مسلم و انکارناپذیر ادبیات به نسبت موقعیتی که مورد بحث قرار گرفته‏اند، برخوردهای نامناسب صورت گرفته باشد. با این وجود از این که شاعران واقعیت را نشان نمی‏دهند و خوانندگان را به رفتارهای ناروا رهنمون می‏شوند، دغدغه فکر افلاطون بوده است.

افلاطون نظر خود را به طور آشکار و بی‏پرده در کتاب جمهوریت اعلان کرده است. در این اثر سترگ، افلاطون قبل از هر چیزی درباره تعلیم و تربیت سخن می‏گوید که برای نگهبانان جامعه آرمانی او ضروری است. از نظر افلاطون اخلاق و سیاست دوروی یک سکه‏اند. او تلاش کرده است تا با تثبیت تعلیماتی برای حکمرانان و نگهبانان آینده جامعه آرمانی خود، روشن سازد که شاعران شایسته مربیگری افراد جامعه نیستند. افلاطون دریافته بود که شعر برای جوانان جذاب است و اثرگذار. در این‏جاست که او احساس خطر می‏کند. تمام دیدگاههای افلاطون به اینجا ختم می‏شود که «شعر خطرناک است.»

حال تردید ما در این است که میل پرشور افلاطون به تقوا و ورع، تاوان ترک لذت ادبیات است، زیرا به شعر، عشق می‏ورزیدند وگرنه این‏قدر واهمه نداشت.

شاعران، زنده یا مرده، دشمنان افلاطون بودند. همگان باور داشتند که شعرا، آموزگاران جامعه هستند و شعر به آنها الهام می‏شود و همین امر کافی بود که افلاطون، شاعران را از جامعه طرد کند. زیرا مگر نه این است که حقیقت جز از طریق عقل و منطق حاصل نمی‏شود؟ او در رساله ایون (1) ) Ion( نظریه جامع خود در باب شعر را اینگونه توصیف می‏کند:

«شاعر موجودی فروغ‏بخش، چند سویه و مقدس است، هیچ ابتکار و اختراعی در او نیست، مگر به حکم الهام و خارج گشتن از حالت معمولی. مادامی که شاعر پشت به احساسات ظاهری نکرده، قادر به بیان الهامات خود نیست. خیلی از کلمات شاعر، نجیب و متعالی است همچون کلمات ما، در باب هومر. اما شاعر بر مبنای موازین هنری، شعر نمی‏سراید. تنها زمانی شاعر می‏تواند شعر عالی بگوید که تحت تسخیر و الهام میوز (2) ) muse( قرار گرفته باشد؛ آنگاه نیز شاعری سرود مستانه سر می‏دهد، دیگری سرود پرستش و دیگری قطعات موسیقی دلنشین و آن دیگری اشعار حماسی یا ایمبیک (3) ) imbic( می‏سراید. پس شاعری که در سرودن نوع خاصی از شعر مهارت دارد، در سرایش گونه دیگر ناتوان است زیرا شعر او، نه از رهگذر قوانین هنری، بلکه به واسطه الهام است.

افلاطون، مفهوم ظاهرا متعالی شعر را علیه خود شاعران به کار می‏گیرد. ارابه‏رانان در مقایسه با هومر درباره ارابه‏رانی بیشتر می‏دانند. هر صنعتگری نسبت به رشته کاری‏اش بیش از شاعر به آن واقف است. پس شاعر به عنوان مربی در مقایسه با صنعتگر، در مرتبه نازلی قرار دارد. زیرا شاعر نه به حکم علم و آگاهی، بلکه به حکم الهام یا جنون که هر دو به نظر افلاطون مترادفند- سخن می‏گوید و بنابراین مورد اعتماد نیست.

در واقع جایگاه شاعر آنگاه که در زیر ذره‏بین متافیزیکی افلاطون قرار می‏گیرد بالاتر از این نیست. هراس افلاطون از ادبیات نیرنگ مأبانه، آنگاه که در کتاب جمهوریت از منظر متافیزیکی به مساله نگاه می‏کند، بیشتر مشهود است.

درحالیکه تاثیر شاعر بر روی جوانان بحث محوری افلاطون است. این‏بار جهت حمله را با طرح مساله تقلید ) mimesis( تغییر می‏دهد.

افلاطون معتقد است که تقلید به خاطر عمق سرشت واقعیت و محدودیت فهم ما از آن کار عبث و گمراه‏کننده‏ای است، چون طبق نظریه مثل افلاطونی ) Theog of ideas( کائنات این جهانی تصویر ناقصی از عالم علوی است که در بیرون از عالم زمان و مکان قرار دارد.

آفرینش‏های شعری و هنری به اعتقاد افلاطون، صرفا تقلیدی از یک تقلید دیگر است و در واقع دو مرحله از واقعیت تا حقیقت دور است که هیچ ارزشی ندارد. مثالی که افلاطون در این مورد ذکر می‏کند رختخواب است: خدا ایده و اندیشه رختخواب را آفریده است و نجار با درک ناقصی که از این ایده دارد به ساخت یک رختخواب واقعی در جهان خارج- تخت‏خواب- مبادرت می‏کند و آنگاه شاعر یا هنرمندی که از مهارت‏های ظاهری به کاررفته در لابه‏لای رختخواب چیزی سراغ ندارد، یا از ایده‏هایی که در پشت این وسیله خوابیده است چیزی نمی‏داند. شعری می‏سراید، یا اثری هنری می‏آفریند. افلاطون می‏گوید که شاعر یا هنرمند، چیزی زبانی یا تجسمی درباره رختخواب به ما می‏گوید و احساسات ما را با نازل‏ترین اشکال شعری یا هنری اشباع می‏سازد.

چنین کاری به نظر افلاطون حتی از واقعیت عملی و کاربری رختخواب ساخته نجار نامناسب‏تر بوده و فوق‏العاده از حقیقت خردمندانه ایده رختخواب به دور است.

از دیدگاه افلاطون، والاترین حقیقت، حقیقت مبتنی بر پارسایی، دقت و خردمندی است و شاعر نه تنها از چنین حقیقتی حرف نمی‏زند، بلکه ما را از این مسیر منحرف می‏سازد. درواقع افلاطون به برداشتی ثابت و تغییرناپذیر از حقیقت- که شامل شعر نیز می‏شود- شک می‏ورزد. افلاطون به پیروی از استاد خویش، سقراط، به شکل انعطاف‏پذیر و بی‏پایان گفت‏وگو معتقد است که بهترین شیوه دستیابی به حقیقت است و همه ما واقعا قادر به چنین کاری هستیم.

افلاطون در خصوص اخلاق و کردار بر این باور است که افراد می‏توانند به هرکس جز شاعران مراجعه کنند. زیرا شاعران در مورد خداوند دروغ می‏گویند و انسان‏ها را موجوداتی پست و شریر توصیف می‏کنند. در اشعار هومر، خداوند طوری بازنمایی شده که گویی اعمال ضداخلاقی مرتکب شده است، از این رو زئوس(4) ) Zeus( خوشبختی و سعادت را به عده قلیلی و بدبختی و شقاوت را به گروه کثیری نازل می‏کند. آتنه(5) ) Athene( و زئوس، پیمان‏شکنان کفرگو و خدایان دیگر، عاملان شر و اندوه در میان توده عوام توصیف می‏شوند.

هومر، نه تنها به خدایان نسبت دروغ می‏دهد، بلکه اشعارش افراد جامعه را به گمراهی و شرارت می‏کشاند. قانون باید شعرا را از بیان این که خدا اسباب شر است باز دارد، یا اگر خدا را عامل شر می‏دانند باید برای این کار دلایل عقلانی عرضه کنند. او باید بگوید خداوند آنچه می‏کند عادلانه و به حق است و اشرار، خود مستحق عقابند. شاعر حق ندارد بگوید مجازات شوندگان مفلوک‏اند و خداوند عامل بدبختی آنهاست. در جمهوری نظام یافته افلاطون، چنین ادبیاتی مخرب، ویرانگر و کفرآمیز است.

اما مصداق‏هایی که شاعران به جامعه عرضه می‏کنند کدامند؟ زنان، مردان شریر و چهره‏های فرومایه‏ای مثل «آهنگران، پیشه‏وران، پاروزنان، یا... و امثالهم، در حقیقت آنچه ک به طبع توده عوام خوشایند است. البته نباید فراموش کرد که شعر، احساسات را تحریک می‏کند و چنین چیزی باید ازریشه خشکانده شود. پس اگر قرار است خوشبختی و سعادت انسان‏ها افزون گردد، باید بر احساسات مسلط بود. وقتی شاعری که همه چیز را تقلید می‏کند. وارد شهری می‏شود ممکن است اختیار از کف داده و او را چون موجودی مقدس و خارق‏العاده ستایش کنیم. ولی باید او را از این امر آگاه سازیم که امثال او در شهر ما، حق زیستن ندارند و چون قانون این اجازه را نمی‏دهد. سرانجام وقتی که شاعر را به خوبی رسوا و خوار ساختیم. او را روانه شهر دیگری می‏کنیم. خلاصه کلام این که، شاعر در جمهوری افلاطون رانده شده‏ای بیش نیست.

حال آیا نباید هیچ شعری سروده شود؟ پاسخ افلاطون به چنین پرسشی این است که چرا؟ اما به شعری که با نظارت حاکمان سروده شده باشد.

تنها شاعرانی از چنین حقی برخوردارند که به لحاظ سیاسی مورد وثوق و اعتمادند حتی آنها نیز محدود به سرودن اشعار «رسمی» هستند.

رویکرد افلاطون به شعر سودجویانه و انتفاعی است. وی در بسیاری از موارد، نشان داده است که هر وقت قدرت و لطافت شعر آسمانی و الهی مانند اشعار هومر و هسیود را درک کرده یا از آن لذت برده، به وادی گمراهی افتاده است. با توجه به مباحث سیاسی افلاطون می‏توان فهمید که او اساساً مجذوب و دلداده محتوای ادبیات و تاثیر آن بر خوانندگان بویژه جوانان و افراد احساساتی است. او شیفته آرایش هنری ادبیاتی است که صرفاً شعر مکلف پدید می‏آورد. در این صورت، شعر الهامی، شعری مبتذل و بی‏بندوبار خواهد بود. افلاطون ابداً اعتنایی به ساختار شعر نداشت، مگر نمایشنامه. شاید این مورد یکی از آسیب‏پذیرترین رویکرد افلاطون به شعر و ادبیات است.

روشن است که رویکرد افلاطون به ادبیات مثل همه موضوعات دیگر کاملاً خودکامه و مستبدانه است. افلاطون در زیر علاقه‏مندی‏های ظاهراً مهربانانه‏اش، آزادی و آفرینندگی هنر را فدای اولیگارشی کاملاً مهار شده ساخت. پوشیده نیست که افلاطون با سانسور ناعادلانه ادبیات، حکومت‏های خودکامه مدرن را ترسیم نکرد، بلکه بین شیوه تفکر خود و آنها در باب مسأله شعر و ادبیات، موازنه ایجاد کرد که به همین سادگی قابل گذشت نیست.

پی نوشت:

این مقاله کوتاه، ترجمه و تلخیصی از دو کتاب زیر است:

Dutton Richard: An Introductionto Literary Criticism.

Lonyman. Hong Kong، 4891.

2- Hall، Vernon: A short History of Literary Criticism.

The Merlin press، London، 4691.

1- رساله‏ای از افلاطون که محور اصلی آن گفت‏وگوی سقراط با ایوان است.

2- یکی از نه الهه یونانی که دختران Zeusو Mnemosn(یا Memory) بودند هر کدام از این نه نفر عهده‏دار و مسوول یک فعالیت هنری بودند و او الهه شعر بود.

3- نوعی شعر یونانی با وزنی از یک هجای کوتاه و یک هجای بلند.

4- خدای آسمان، هوا، رعد و برق.

5- الهه عقل و خرد.